

مولانا جلال الدین محمد بلخی (مولوی)



جلال الدین محمد بن بهاءالدین محمد بن حسینی خطیبی بکری بلخی معروف به مولوی یا ملای روم ، یکی از بزرگترین عارفان ایرانی و از بزرگترین شاعران این سرزمین به شمار می رود. خانواده وی از خاندانهای محترم بلخ بود و گویا نسبش به ابوبکر خلیفه می رسد و پدرش از سوی مادر دختر زاده سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه بود و به همین جهت به بهاءالدین ولد معروف شد.

وی در سال ۶۰۴ هجری در بلخ ولادت یافت. چون پدرش از بزرگان مشایخ عصر بود و سلطان محمد خوارزمشاه با این سلسله لطفی نداشت ، به همین علت بهاءالدین در سال ۶۰۹ هجری با خانواده خود خراسان را ترک کرد. از راه بغداد به مکه رفت و از آنجا در الجزیره ساکن شد و پس از نه سال اقامت در ملاطیه (ملاطیه) سلطان علاءالدین کی قباد سلجوقی که عارف مشرب بود او را به پایتخت خود، شهر قونیه دعوت کرد و این خاندان در آنجا مقیم شد. هنگام هجرت از خراسان جلال الدین پنج ساله بود . پدرش در سال ۶۲۸ هجری در قونیه رحلت کرد.

پس از مرگ پدر، مدتی در خدمت سید برهان الدین ترمذی که از شاگردان پدرش بود و در سال ۶۲۹ هجری به آن شهر آمده بود، شاگردی کرد. آنگاه خود جزو پیشوایان طریقت شد و طریقه ای فراهم ساخت که پس از وی انتشار یافت و به اسم طریقه مولویه معروف شد. خانقاهی در شهر قونیه بر پا کرد و در آنجا به ارشاد مردم پرداخت. آن خانقاه کم کم به دستگاه عظیمی بدل شد و معظم ترین اساس تصوف بشمار رفت و از آن پس تا این زمان آن خانقاه و آن سلسله در قونیه باقی است و در ممالک شرق پیروان بسیار دارد. جلال الدین محمد مولوی همواره با مریدان خود می زیست تا اینکه در پنجم جمادی الاخر سال ۶۷۲ هجری رحلت کرد. وی یکی از بزرگترین شاعران ایران و یکی از مردان عالی مقام جهان است. آثار وی به بسیاری از زبانهای مختلف ترجمه شده است. این عارف بزرگ در وسعت نظر، بلندی اندیشه، بیان ساده و دقت در خصائل انسانی، یکی از برگزیدگان نامی دنیای بشریت به شمار می رود و یکی از بلندترین مقامات را در ارشاد فرزند آدمی دارد. سرودن شعر تا حدی تفنن و تفریح و نوعی لفافه برای ادای مقاصد عالی او بوده و این کار را وسیله تفهیم قرار داده است. اشعار وی به دو قسمت منقسم میشود، نخست منظومه معروف اوست که از معروف ترین کتابهای زبان فارسی است و آنرا "مثنوی معنوی" نام نهاده است.



این کتاب که صحیح ترین و معتبرترین نسخه های آن شامل ۲۵۶۳۲ بیت است، به شش دفتر منقسم شده و آن را بعضی به اسم صیقل الارواح نیز نامیده اند. دفاتر شش گانه آن همه به یک سیاق و مجموعه ای از افکار عرفانی و اخلاقی و سیر و سلوک است که در ضمن، آیات و احکام و امثال و حکایتهای بسیار در آن آورده است و آن را به خواهش یکی از شاگردان خود بنام حسن بن محمد بن اخی ترک معروف به حسام الدین چلبی که در سال ۶۸۳ هجری رحلت کرده است، به نظم درآورد، جلال الدین مولوی هنگامی که شور و وجدی داشته، چون بسیار مجذوب سنایی و عطار بوده است، به همان وزن و سیاق منظومه های ایشان، اشعاری با کمال زبردستی بدیبه می سروده است و حسام الدین آنها را می نوشته. نظم دفتر اول در سال ۶۶۲ هجری تمام شد و در این موقع به واسطه فوت زوجه حسام الدین ناتمام مانده و سپس در سال ۶۶۴ هجری دنباله آنرا گرفته و پس از آن بقیه را سرود. قسمت دوم اشعار او، مجموعه بسیار قطوری است شامل نزدیک صد هزار بیت غزلیات و رباعیات بسیار، که در موارد مختلف عمر خود سروده و در پایان اغلب آن غزلیات، نام شمس الدین تبریزی را برده و به همین جهت به کلیات شمس تبریزی و یا کلیات شمس معروف

است. گاهی در غزلیات خاموش و خموش تخلص کرده است و در میان آن همه اشعار که با کمال سهولت می سروده است، غزلیات بسیار دقیق و شیوایی هست که از بهترین اشعار زبان فارسی به شمار می آید.

جلال الدین بلخی پسری داشته است به اسم بهاءالدین احمد معروف به سلطان ولد ، که جانشین پدر شده و سلسله ارشاد وی را ادامه داده است. وی از عارفان معروف قرن هشتم بشمار می رود و مطالبی را که در مشافهات از پدر خود شنیده است ، در کتابی گرد آورده و "فیه مافیه" نام نهاده است. منظومه ای نیز به همان وزن و سیاق مثنوی بدست هست که به اسم دفتر هفتم مثنوی معروف شده و به او نسبت می دهند اما از او نیست. از دیگر آثار مولانا ، مجموعه مکاتیب و مجالس سبعة شامل مواعظ اوست.

هرمان اته، خاور شناس مشهور آلمانی درباره جلال الدین محمد بلخی (مولوی) چنین

نوشته است:

«به سال ششصد و نه هجری بود که فریدالدین عطار، اولین و آخرین بار حریف آینده خود که می رفت در شهرت شاعری بزرگترین همدوش او گردد، یعنی جلال الدین را که آن وقت پسری پنجساله بود در نیشابور زیارت کرد. گذشته از این که (اسرارنامه) را برای هدایت او به مقامات عرفانی، به وی هدیه نمود با یک روح پیشگویانه عظمت جهانگیر آینده او را پیشگویی کرد.»



جلال الدین محمد بلخی، که بعدها به عنوان جلال الدین رومی اشتهار یافت و بزرگترین شاعر عرفانی مشرق زمین و در عین حال بزرگترین سخن پرداز وحدت وجودی تمام اعصار گشت، پسر محمد بن حسین الخطیبی البکری ملقب به بهاءالدین ولد در ششم ربیع الاول سال ششصد و چهار هجری در بلخ به دنیا آمد. پدرش با خاندان حکومت وقت یعنی خوارزمشاهیان خویشاوندی داشت و در دانش و واعظ شهرتی به سزا پیدا کرده بود. ولی به حکم معروفین و جلب توجه عامه که وی در نتیجه دعوت مردم به سوی عالمی بالاتر و جهان بینی و مردم شناسی برتری که کسب

نمود، محسود سلطان علاءالدین خوارزمشاه گردید و مجبور شد بهمراهی پسرش که از کودکی استعداد و هوش و ذکاوت نشان می داد، قرار خود را در فرار جوید و هر دو از طریق نیشابور که در آنجا به زیارت عطار نایل آمدند و از راه بغداد اول به زیارت مکه مشرف شدند و از آنجا به شهر ملطیه رفتند. در آنجا مدت چهار سال اقامت گزیدند؛ بعد به لارنده انتقال یافتند و مدت هفت سال در آن شهر ماندند. در آنجا بود که جلال الدین تحت ارشاد پدرش در دین و دانش، مقاماتی را پیمود و برای جانشینی پدر در پند و ارشاد کسب استحقاق نمود. در این موقع پدر و فرزند بموجب دعوتی که از طرف سلطان علاءالدین کی قباد از سلجوقیان روم از آنان به عمل آمد، به شهر قونیه که مقر حکومت سلطان بود عزیمت نمود و در آنجا بهاءالدین در تاریخ هیجدهم ربیع الثانی سال ششصد و بیست و هشت هجری وفات یافت.



جلال الدین از علوم ظاهری که تحصیل کرده بود، خسته گشت و با جدیتی تمام دل در راه تحصیل مقام علم عرفان نهاد و در ابتداء در خدمت یکی از شاگردان پدرش، یعنی برهان الدین ترمذی که ۶۲۹ هجری به قونیه آمده بود تلمذ نمود. بعد تحت

ارشاد درویش قلندری بنام شمس الدین تبریزی درآمد واز سال ۶۴۲ تا ۶۴۵ در
مفاوضه او بود. شمس الدین با نبوغ معجزه آسای خود چنان تأثیری در روان و ذوق
جلال الدین گذارد که وی به سپاس و یاد مرشدش در همه غزلیات خود بجای نام
خویشتن نام شمس تبریزی را به کار برد. هم چنین در نتیجه قیام عوام و خصومت
آنها با علوی طلبی وی ، در کوچه و بازار قونیه غوغائی راه انداختند که شمس ناگهان
ناپدید شد و در آن معرکه پسر ارشد خود جلال الدین، یعنی علاءالدین هم به قتل
رسید . مرگ علاءالدین تأثیری عمیق در دلش گذاشت و او برای یافتن تسلیت و
جستن راه تسلیم در مقابل مشیت، طریقت جدید سلسله مولوی را ایجاد نمود که آن
طریقت تا کنون ادامه دارد و مرشدان آن همواره از خاندان خود جلال الدین انتخاب
می گردند.

مولوی مریدان بسیاری فراهم کرد و خلق بیشماری گرد او جمع شدند تا از برکات
انفاس قدسی او متمتع شوند . مجالس و عظ بپا میکر دو پیوسته بتر بیت شاگردان و
اصحاب مشغول تا سال (۶۴۲ ق) که آفتاب جمال (شمس) از افق قونیه طلوع
نمود و به آن همه فضل و حجت ها خاتمه داد . بعضی تزکره نویسان معتقد بودند که
شمس از خانواده بزرگ و پیشوایان اسماعیلیه آن دور ان بوده و مولوی نیز به این
مذهب عشق می ورزید - آشفته و بی خود اما ماناین طریقت گردید ...

شمس پیوسته نمد سیاه می پوشید و به نام بشهر ها داخل می شود و گمنام از آنجا رجت سفر می بست. در هیچ شهری مدت بسیار اقامت نمی گزید و هر جا که وارد می شد بی سرو صدا می خزید تا کسی از حال او واقف نگردد. در روز شنبه ششم ربیع الاخر سال (۶۴۲ ق) به قونیه وارد شد در خان شکر فروشان نزول کرده حجره بگرفت و بر در حجره اش دوسه دیناری باقفل بر در می نهاد تا خلق را گمان آید که تاجری بزرگ است و خود در حجره غیر از حصیری کهنه و شکسته کوزه و بالشی از خشت خام نداشت.

در مورد ملاقات مولانا و شمس حرفهای زیادی گفته شده که بیشتر باخرافه و افسانه نزدیک است. حقیقت مسلم این ملاقات چنین بوده است: روزی مولانا در حالکه بر اشتری راهوار سوالر بود از مدرسه پنبه فروشان شهر قونیه در آمد و دانشمندان و طالب علمان در اطرافش پیاده راه می پیمودند و از سخنان او بهره همامی بردند در این هنگام "شمس تبریزی" با و رسید و سوالهای بین او و مولانا ردو بدلشد که مجموع آن سوال و جواب ها علت آشفستگی مولانا و تغیر حال او شد. پس از این ملاقات مولانا بکلی عوض شد و آنچه از علم و دانش اندوخته بود در قدم "شمس" ریخت و چون طفلی که بدامان مادر گریزد خودرا بدو سپرد و عاشق بی سرو پا شد، پشت پا به همه چیز زد سجاده نشین با وقار، بازیچه کودکان شدو آن زاهد و عظ و اندرز گوسرحلقه بزم باده جویان گردید.

وجود "شمس" چنان در مولانا موثر شد که به کلی از خود و بیگانه گسست و یک بار پیوند خود را با گذشته قطع کرد.

این کناره گیری عجیب مولانا بر مردم و اطرافیانش عجب آمد و این تغییر حال او را بدیده حیرت می نگریستند و علت این همه را جز وجود کامل "شمس" تصور نمی کردند به همین جهت زبان به بدگوئی گشادند و پی تخریب آن خورشید معرفت شدند تا آنجا که آن آفتاب دولت روی از ایشان بر تافت و نیم شبی شهر قونیه را ترک گفت و در اثر تقاضای مردم دوباره به قونیه باز گشت. اما این توقف شمس دیر نیاید - بار دیگر ظاهرینان ناسازگاری کردند و زبان بد گوئی و تهمت را به شمس باز کرد از آن شهر آواره دل داده اش کردند .

شبهای (سال ۶۴۵ ق) از قونیه خارج و ناپدید گشت و از آن تاریخ هیچ آفریننده ای را از حال او خبر نشد و انجام کار وی بر هیچ جنبنده ای معلوم نگشت .
مولانا پس از شمس سخت آشفته و دگرگون شد و عنان اختیار را از دست داد و یکبار از مردمان منقطع شد و شب و روز بسماع و رقصیدن و چرخیدن و غزل خواندن و دست افشاندن پرداخت .

مولوی در فراق شمس سالها در شور و التهاب گذرانید در طلب او مسافرت های هم به شام و دمشق کرد. تا مگر از آن گمشده نشانی یابد - ولی هر چه بیشتر جست کمتر یافت تا آنکه یکسره از او ناامید شد .

پس از آن مولانا دل در (صلاح الدین زرکوب) که از زرگران قونیه بود بست .
از جانب دیگر مولوی ارادت (حسام الدین چلیپی) را در گردن انداخت که در مثنوی
مولوی از آن به نیکی یادآوری نموده و در آخر کار دلش به وی آرام گرفت.
آثار که از مولوی باقی مانده است از لحاظ ظرافت و معانی از بهترین شاهکاری های
ادبیات دری بشمار میرود .

اثرهای عمده مولانای بلخ :

۱- مثنوی معنوی .

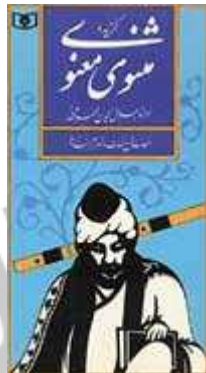
۲- فیه مافیه .

۳- مجالس سبعه .

۴- رباعیات .

۵- نامه های مولوی .

۶- دیوان غزلیات .



اثر مهم دیگر مولانا که نیز پر از معانی دقیق و دارای محسنات شعری درجه اول است، همانا شاهکار او کتاب مثنوی یا به عبارت کامل تر " مثنوی معنوی " است. در این کتاب شاید گاهی معانی مشابه تکرار شده و بیان عقاید صوفیان به طول و تفضیل کشیده و از این حیث موجب خستگی خواننده گشته است. آنچه به زیبایی و جاننداری این کتاب می افزاید، همانا سنن و افسانه ها و قصه های نغز و پر مغزیست که نقل گشته. بهترین شرح حال جلال الدین و پدر و استادان و دوستانش در کتاب مناقب العارفين تألیف شمس الدین احمد افلاکی یافت می شود. وی از شاگردان جلال الدین چلبی عارف، نوه ی مولانا متوفی سال ۷۱۰ هجری بود. همچنین خاطرات ارزش داری از زندگی مولانا، در " مثنوی ولد " مندرج است که در سال ۶۹۰ هجری تألیف یافته و تفسیر شاعرانه ایست از مثنوی معنوی. مؤلف آن سلطان ولد فرزند مولاناست، که به سال ۶۲۳ هجری در لارنده متولد شد و در سال ۶۸۳ هجری به جای مرشد خود حسام الدین به مسند ارشاد نشست و در ماه رجب سال ۷۱۲ هجری درگذشت. نیز از همین شخص یک مثنوی عرفانی بنام " رباب نامه " در دست است.»

از شروح معروف مثنوی در قرنهای اخیر، از شرح مثنوی حاج ملا هادی سبزواری و شرح مثنوی شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر که متأسفانه به علت مرگ نابهنگام وی ناتمام مانده و فقط سه مجلد مربوط به دفتر نخست مثنوی چاپ و منتشر شده است و همچنین شرح مثنوی علامه محمد تقی جعفری تبریزی باید نام برد.